

مقدمه

شأن و رسالت دموکراسی و اصول و آموزه‌های آن به مثابه «والا‌ترین آرمان سیاسی» در جوامع معاصر بر کسی پوشیده نیست. اهمیت این مسأله آنگاه بیشتر به نظر می‌رسد که به یاد آوریم که انگاره دموکراسی یکی از کهن‌ترین اشکال حکومتی در اندیشه‌های سیاسی به‌شمار می‌رود که عموماً از جانب فیلسوفان سیاسی، بازان‌دیشی و در معرض کنکاش قرار گرفته است. هرچند کژتابی مفاهیم در عرصه علوم اجتماعی، دموکراسی را نیز دربرمی‌گیرد، با این وصف، غالب اندیشمندان بر این باور سخت اصرار می‌ورزند که سنجه دموکراسی معقول‌ترین شکل حکومت است که در درازمدت به خط مشی خردمندان‌های می‌انجامد. هابرماس نیز مانند دیگر متفکران سیاسی به آن اندیشیده، و نگره فلسفی خاص خود را در باب آن ترسیم کرده است؛ به‌گونه‌ای که تلاش‌های نظام‌مند وی در پروراندن سنگ بنای فلسفی و سیاسی دموکراسی شایسته توجه خاصی است. به هر روی، یورگن هابرماس به‌مثابه یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان بازمانده مکتب فرانکفورت (The Frankfurt school) کوشش فزاینده‌ای در بازان‌دیشی و بازساخت مضامین و نظریاتی کرده است که به باور او جوامع معاصر کنونی با آن دست به‌گریبان هستند. مفهوم نظری او در این زمینه «بازسازی» (Reconstruction) است. دموکراسی از جمله این بازننگری‌ها به‌شمار می‌رود. به این منظور در ادامه تلاش می‌شود تا به اتکای تبیین‌های نظری، نقبی بر مبانی فلسفی و معرفت‌شناختی هابرماس زده شود و سپس از فراسوی آن دریافت‌ها، مبانی دموکراسی رایزنانه او و تأثیر و تأثر آن‌ها، ارزیابی و بازنمایی (Representation) گردد. از این حیث، دانش‌پژوه بر این امر اهتمام می‌ورزد که با رویکرد فلسفی-سیاسی و نیز با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، به یک نتیجه‌گیری و شناخت صحیح و منطقی رهنمون گردد. بدین جهت، با طرح این سؤال که: «مبانی دموکراسی در اندیشه‌های سیاسی یورگن هابرماس، عمدتاً بر چه مؤلفه‌هایی استوار شده و تأثیر رویکرد فلسفی-نظری او در تدوین و ارائه مدل دموکراسی رایزنانه چگونه بوده است؟»، فرضیه ذیل که در حقیقت سنگ بنای این نوشتار به‌شمار می‌رود، بدین شرح ارائه شده است:

«رهیافت فلسفی یورگن هابرماس و مبانی نظری‌اش (نظیر: کنش ارتباطی، وضعیت آرمانی گفتار، حوزه عمومی و ...)، سبب شکل‌گیری و بسط نظریه دموکراسی رایزنانه شده است.»

اصول و مبانی دموکراسی رایزنانه هابرماس

موازین معرفتی و انگاره‌های متأملانه هابرماس عموماً در اثر گران‌سنگ او، یعنی دانش و علائق انسانی، مورد بحث و مذاقه قرار گرفته است. کوشش نظری هابرماس در باب احیاء و اتباع دانشی موثق و عملی، و نیز پیوستار فکری او در معرفت‌شناسی (Epistemology) در آن کتاب منعکس شده است. وی سه شاخه علم را به ترتیب با عناوین علوم طبیعی-تجربی، علوم تاریخی-هرمنوتیکی و علوم انسانی-اجتماعی یا رهایی‌بخش از همدیگر منفک می‌سازد و براساس این تقسیم‌بندی سه نوع علائق شناختی را بر می‌شمرد. یعنی علائق ابزاری (علوم طبیعی-تجربی)؛ علائق هرمنوتیکی یا تفسیری (علوم تاریخی-اجتماعی)؛ و سرانجام علائق انتقادی رهایی‌بخش مرتبط با علوم انسانی-اجتماعی. از این‌رو، هریک از این سه علاقه، بیان‌کننده سه نوع شناخت مختص به خود هستند؛ شناخت ابزاری، شناخت هرمنوتیکی و شناخت رهایی‌بخش (Habermas, 1972, p. 46). با اندکی تأمل می‌توان دریافت که نقد هابرماس از دموکراسی صوری (Formal Democracy) - یعنی سرمایه‌داری لیبرال - و نظریه‌پردازی‌اش درباره دموکراسی رایزنانه، کاملاً متأثر از سه حیث شناخت‌شناسی اوست. اولی، یعنی گونه صوری دموکراسی لیبرالی، دقیقاً بر مبنای دو حیث نخستین، و دومی متأثر و مأخوذ از حیث سوم معرفت‌شناختی‌اش است. به باور پیوزی دموکراسی رایزنانه مورد استعمال هابرماس، یعنی همه چیز «در درون» و «از طریق» تعامل اجتماعی، یعنی از طریق کنشی انجام شود که واقعاً «در جهت رسیدن به تفاهم» است (پیوزی، ۱۳۸۴، ۱۶۵). از این حیث، دموکراسی رایزنانه مورد نظر هابرماس ریشه‌های فلسفی عمیقی دارد و بخشی از افق نظری او درباره حصول شناخت است.

هابرماس به‌رغم دفاع کامل از دستاوردهای دموکراسی‌های غربی، تصدیق می‌کند که وعده و وعیدهای مندرج در قوانین آن دموکراسی‌ها هنوز به‌طور کامل برای همه شهروندان تحقق نیافته است؛ وی در مقام نقادی در حوزه عمومی، از طریق نظر و عمل، از چنان وعده‌هایی حمایت کرده و در تحقق بخشیدن به آن‌ها کوشیده است (هولاب، ۱۳۷۵، ۲۴۹). نکته جالب توجه در بررسی اندیشه‌های سیاسی هابرماس در باب دموکراسی، نقد مبانی نظری و بنیاد مشروعیت دموکراسی لیبرال و اشکال دیگر آن است. به همین دلیل است که وی در صدد بازسازی دموکراسی بر اساس شاخصه‌های نظری خودش برمی‌آید. در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته، نظام حکومتی و مشروعیت‌بخش بدین‌گونه است که از یک سو، دستگاه دولت تمامی چرخه اقتصادی را به‌وسیله برنامه‌ریزی جهانی تنظیم می‌کند؛ از سوی دیگر، شرایطی را ایجاد می‌کند که تحت آن‌ها از سرمایه بهره‌گیری می‌شود. دولت باید در بخش‌های رو به گسترش مداخله دولتی مشروعیت بیابد؛ این مسأله به‌دست دموکراسی صوری مبتنی بر ساز و کارهای انتخابات عمومی حل می‌شود (فولادوند، ۱۳۸۷، ۴۲۹). هابرماس در فصل هفتم کتاب «ما بین واقعیت‌ها و هنجارها»

بر آن است تا رویکرد لیبرالی و جمهوری خواهی به دموکراسی را نقد کند و در وضعیتی سنتز محور (و پیوندی) دموکراسی رایزنانه خود را از آن بر می سازد. آشکار است که نظریه اش درباره دموکراسی متأثر از اندیشه های وسیع تر وی در باب مباحث فلسفی و معرفتی است. دموکراسی از منظر هابرماس تنظیم رابطه صحیح و قانونی میان حقوق مردم و دولت، و حتی حفظ آزادی های شخصی و حقوقی افراد در سیستم سیاسی نیست، بلکه اساساً دموکراسی تجلی آمال و مصالح عمومی مردم در حوزه های گوناگون عمومی است. آشتی میان منافع مردم و دولت و یا منافع حاد مردم با قدرت سیاسی مطلوب هابرماس نیست، در عوض، آشتی و پیوند منافع و مصالح متعارض جامعه و کنشگران با مصالح و منافی فرا حوزه ای را به دور از هر گونه اجبار درونی (میان کنشگران) و اجبار بیرونی (از سوی دولت و قدرت سیاسی) مورد نظر دارد. به روایتی عام تر، از نظر یورگن هابرماس، دموکراسی لیبرال دارای کمبودها و نقصان های اساسی است. دموکراسی لیبرال بر شکاف بنیادین بین دولت و جامعه مبتنی است و این رابطه فقط از طریق فرایند دموکراتیک برقرار می شود. همچنین دموکراسی لیبرال از درک ماهیت بین الأذهانی سیاست غافل است و عقلانیت ابزاری را به جای عقلانیت مفاهمه ای یا ارتباطی نشانده است. از طرفی، به نظر وی فایده و سودمندی نظریه دموکراسی جمهوری خواه این است که معنای دموکراتیک رادیکال جامعه ای را حفظ می کند که خودش را از طریق شهروندانی که به لحاظ ارتباطی وحدت یافته اند سازمان می دهد و اهداف جمعی را به منافع خصوصی متعارض فرو نمی کاهد. لکن این دیدگاه خیلی ایده آلیستی است، چون فرایند دموکراتیک را به فضیلت های شهروندان پیوند می زند. به نظر هابرماس، سیاست در وهله اول به مسأله خودشناسی های اخلاقی مربوط نمی شود. اشتباه نظریه جمهوری خواهی در کوچک نشان دادن گفتمان سیاسی است. به نظر وی گفتمان های اخلاقی که در آن اعضاء تلاش می کنند تا یکدیگر را به مثابه عضو یک ملت خاص، اعضاء یک اجتماع یا دولت بفهمند، و اینکه چگونه با یکدیگر رفتار کنند و در چه نوع جامعه ای می خواهند زندگی کنند، بخش مهمی از سیاست است؛ اما تحت شرایط پلورالیسم فرهنگی و اجتماعی، چنین دیدگاهی دیگر کارساز و پاسخگو نیست. به این معنا، عنصر اخلاق مدل جمهوری خواه عمدتاً به فهم اخلاق از تصمیم گیری می پردازد و با نادیده گرفتن تعارضات منافع و دیدگاه ها، در وضعیت فعلی کارآمد نخواهد بود. به زعم وی، مسائل سیاسی را نمی توان به مسائل اخلاقی تقلیل داد. سیاست از نقطه نظر هابرماس، ماهیت و سرشت بسیار متفاوتی با بازار و اقتصاد دارد و به این معنا، سیاست وارد حوزه گفتمانی روابط انسانی می شود، در حالیکه سیاست لیبرالی همچنان در دامن عقلانیت ابزاری گرفتار است. چنین نگرشی به طور بنیادین راه هابرماس را از دیدگاه لیبرالی مجزا می کند.

نظریه دموکراسی هابرماس با تأکید بر سه عامل از این دو دیدگاه متمایز می شود:

(۱) هابرماس در نظریه دموکراسی خود اولویت را به فرایندهای رایزنی می دهد. در اینجا،

(An Explanation of Deliberative Democracy in Philosophical Thoughts of Habermas)

نتایج همانند نظریهٔ جمهوری‌خواهی بر مبنای ایده‌آل خیر مشترک اندازه‌گیری نمی‌شوند. به باور او، تأکید بر خیر مشترک بیشتر از آنکه دموکراتیک باشد منحصرکننده و سرکوب‌کننده است.

۲) بسیاری از دیدگاه‌های جمهوری‌خواهانه به دموکراسی، دچار نوعی نوستالژیا نسبت به جوامعی هستند که فقط بر مبنای نیرو و قوهٔ هنجارین رایزنی به همگرایی می‌رسند. در مقابل، نظریهٔ هابرماس معتقد است که رایزنی تنها یکی از عناصر همگرایی است. در کنار آن، حقوق و بازارها و نیز نیروهای غیر گفتمانی در همگرایی نقش ایفا می‌کنند.

۳) همهٔ کارها و خدمات بالذاته مشترک و عمومی نیستند. منازعات سیاسی عمدتاً بر این پایه استوارند که بسیاری از کالاها مشترک نیستند؛ برای مثال، کالاهای عمومی یا حوزهٔ درونی زندگی افراد (Habermas, 1996, P. 201-210).

امروزه تنها آن دسته از قواعد و مفروضات تفاهمی از قدرت مشروعیت‌دهی برخوردارند که بتوانند توافق یا هماهنگی میان افراد آزاد و برابر را از اجماع مشروط و قهری متمایز سازند. به اعتقاد هابرماس، محدودیت‌های بیشتر در رابطه با مشروعیت را می‌توان در پدیده‌ای که آن را «اخلاقیات ارتباطی» (Communicative ethics) جامعهٔ سرمایه‌داری متأخر می‌نامد، به عیان مشاهده کرد. قبل از آنکه هنجارهای سلطه بتوانند بدون هیچگونه دلیلی از سوی تودهٔ مردم پذیرفته شوند، ساختارهای ارتباطی که انگیزه‌های فعالیت ما در آن شکل گرفته‌اند، باید کاملاً نابود گردند (Habermas, 1979, p. 188).

مشروعیت مکانیزم انتخابات مبتنی بر قانون است؛ با این وصف، هابرماس خوانش نوینی از قانون دارد. به عبارتی، قانونی مشروعیت دارد که به تأیید و رضایت همهٔ شهروندان در جریان مناسبات و مفاهمهٔ آزاد رسیده باشد. به نظر وایتلی (Wheatley) اساساً دموکراسی ایجاب می‌کند که قوانین تنها جایی مطرح شوند که بعد از مشورت عمومی و مباحثات منطقی بین شهروندان در زمینهٔ آنچه که باید صورت بگیرد، اتفاق نظر حاصل آید (Wheatley, p. 509). بنابراین، مشروعیت هر قانونی مستلزم کنش و ارادهٔ آزاد و عمومی شهروندان با عنایت به موازین دموکراسی است.

در بحث مشروعیت، هابرماس اصل اخلاقی را از اصل دموکراسی متمایز می‌سازد. زیرا اصل دموکراسی «فرایند قانونگذاری مشروع» را مشخص می‌کند. مطابق این اصل، فقط قوانینی می‌توانند اعتبار مشروع داشته باشند که مورد توافق استدلالی همهٔ شهروندان قرار بگیرند (اوت وایت، ۱۳۸۶، ۲۰۳). از این جهت، عقلانیت قانون، شرط لازم برای استقلال آن است. همچنین او، دو سنخ هنجار کنشی را از هم متمایز می‌کند: اخلاقی و حقوقی. مطابق این اصل، هر دو سنخ معتبرند تنها اگر همهٔ کسانی که ذینفع هستند، در مقام مشارکت‌کنندگان گفتگوی عقلانی، بتوانند دربارهٔ آن‌ها به اشتراک نظر برسند. از این منظر، هابرماس وضعیت آرمانی گفتار را مطرح می‌کند. او ضمن ادعان به ارائهٔ ارزیابی‌ها و راه‌حل‌های دقیق و معتبر در قبال نارسایی‌ها و

کاستی‌های جوامع سرمایه‌داری مدرن متأخر، در کل، راه حل خروج از جامعه بیمار و فن‌سالار کنونی را ایجاد تفاهم میان انسان‌ها می‌داند. حیث رهایی دموکراسی رایزنانه وی معطوف به این سویه است. تفاوت بنیادین این سنخ دموکراسی با دموکراسی‌های لیبرالی که بر پایه اقتصاد بازار آزاد شکل می‌گیرند در این است که سنگ بنای آن بر اساس عقلانیت مفاهمه‌ای و مباحثه آزاد در حوزه عمومی باز زدایی شده از کژریختی عقلانیت ابزاری و شناخت مبتنی بر علائق فنی قرار داده شده است. بالندگی تعاملات و کنش‌های بازیگران اجتماعی در وضعیت آرمانی گفتار راه نجاتی برای انسان است. در واقع، سلامت و صحت جامعه در گرو گسترش و ارتقاء توانایی ارتباطی بر پایه عقلانیت ارتباطی (Communicative Rationality) است. این مسأله راه برون‌رفت انسان از جامعه ناسالم و دگردیسی روابط انسانی به قصد رهایی است. درست به همین جهت دموکراسی رایزنانه هابرماس طبیعتاً در پی رهایی انسان است.

حوزه عمومی و جایگاه آن در دموکراسی رایزنانه

پیدایش حوزه عمومی نتیجه حوزه خصوصی از قدرت عمومی بود. نفوذ متقابل این دو درهم، جبراً حوزه عمومی را با نابودی روبرو می‌سازد. در این حوزه افکار عمومی رسالت ویژه‌ای ایفا می‌کرده است. هابرماس افکار عمومی رسمی را از افکار عمومی غیر رسمی متمایز می‌داند. انحراف افکار عمومی رسمی در حوزه دستکاری شده بورژوازی یکی از زمینه‌های تحریف آن به شمار می‌رود. به باور هابرماس، گستره افکار عمومی غیر رسمی (Informal Public Opinion) سازنده نفوذند. نفوذ (Influence) از طریق مکانیزم مشروعیت‌بخش انتخابات سیاسی، به مثابه قدرت ارتباطی عمل می‌کند و قدرت ارتباطی به واسطه این مشروعیت، سرشتی اداره کننده می‌یابد (Habermas, 1994, p. 8). اصل حوزه عمومی بورژوازی، یعنی ارزیابی انتقادی خط مشی حکومتی بر پایه گفتگوی عقلانی و با نگاه به مفهوم منافع عمومی، تبدیل به چیزی شده است که هابرماس آن را حوزه عمومی دستکاری شده‌ای می‌نامد که در آن دولت و شرکت‌ها با بهره‌جویی از تبلیغات به معنای مدرن آن، برای خود نوعی تحسین و تمجید مبتنی بر همه‌پرسی دست و پا می‌کنند. هابرماس با نقد حوزه عمومی بورژوازی و بازسازی آن به حوزه عمومی دموکراتیک و مشارکت محور می‌رسد. حوزه عمومی عرصه‌ای است که در آن افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علنی گرد هم می‌آیند. بنا به استدلال هابرماس، مشارکت را نباید ارزشی فی‌نفسه تلقی کرد، بلکه ارزش آن بستگی به شرایطی دارد که در آن صورت می‌گیرد (Habermas, 1989, p. 73).

به اجمال، «حوزه عمومی» گستره‌ای است که در آن حیات سیاسی و مشارکت در فعالیت‌های سیاسی به روی تمام شهروندان و احاد افراد باز است که طی آن به‌گونه‌ای عقلانی و با مدد استدلال و تفکر به بحث و بررسی درباره مسائل سیاسی خود می‌پردازند. به نظر وی، اطلاعات (اکسیژن دموکراسی) در این گستره فرآوری می‌شود و هرچه فرآیندها و

(An Explanation of Deliberative Democracy in Philosophical Thoughts of Habermas)

روندهای این تولید، آزادتر و خردورزانه‌تر و با مشارکت حداکثری همه نیروهای اجتماعی باشد، مزایای دموکراسی واقعی‌تر و تأثیرگذارتر می‌شود. از طرفی، هابرماس میان سیستم و زیست جهان تفاوت قائل است، ولی آن‌ها را لازم و ملزوم هم می‌داند. سیستم از منطق عقلانیت ابزاری و زیست جهان از منطق عقلانیت ارتباطی تبعیت می‌کند. هدف هابرماس رهایی عقل ارتباطی و فرهنگی، در مقابل سلطه عقلانیت ابزاری بر زیست جهان بوده است. در اصطلاح هابرماس سیستم، عرصه زبان مخدوش و ایدئولوژی و عقل ابزاری است، و زیست جهان عرصه کنش ارتباطی و عقل تفاهمی. حدس اصلی هابرماس این است که ارتباط آزاد و نامخدوش در عرصه عمومی زیست جهان، خواست‌های راستین انسان را آشکار می‌سازد. به عبارت دیگر، فرض او وجود گوینده و شنونده‌ای آرمانی و کاملاً عقلانی است که به طور پیشینی به فهم منظور یکدیگر علاقه‌مندند. سپس زبان در نهایت صرفاً وسیله ایجاد رابطه کامل و عقلانی است (Habermas, 1995, p. 181-211). در تحلیلی تاریخی، هابرماس بر این اعتقاد است که از اواخر سده نوزدهم، حوزه عمومی بر اثر افزایش فعالیت‌های بازرگانی و سودگرایی دارندگان این رسانه‌ها، و نیز فروکش کردن تمایلات انقلابی پیشین سرمایه‌داری رو به انحطاط گذاشته است (وبستر، ۱۳۸۳، ۸۶). بنابراین، حوزه همگانی بازآفرینی شده عبارت از فضای اجتماعی‌ای است که در آن مردم آزادانه شرایط اجتماعی خود را نقد کنند و مشکلات را برشمرند و بر جریان تصمیم‌گیری سیاسی مؤثر باشند. به این لحاظ، ساز و کار دموکراتیک و تعامل به قصد اشتراک نظر لازمه این عرصه است.

مساعی «هابرماس» در مورد حوزه عمومی و اشکال مشارکتی دموکراسی نیازمند گزاره‌های زیر است، به گونه‌ای که:

الف) به طور بسیار مشخص بازشناسی شود که فعالیت ارتباطی می‌تواند تابع چه محدودیت‌های خاصی باشد.

ب) تا آنجایی که به رابطه میان دموکراسی انتخابی [از طریق پارلمان] و دموکراسی مستقیم مربوط می‌شود، این مسأله مشخص‌تر شود.

پ) از لحاظ نظری، باید بتواند جهت‌گیری جهانی‌شده‌اش را بازنگری کند، تا قدرت جبران تغییرات را داشته باشد (وایت، ۱۳۸۰، ۱۵).

می‌توان با این عقیده همسو بود که یکی از اهداف مهم هابرماس در کتاب *تحول ساختاری در حوزه عمومی*، بازسازی نظریه دموکراسی است. به این جهت است که دیوید رابرتز، از هابرماس به‌عنوان «نخستین نظریه‌پرداز آلمانی دموکراسی» یاد می‌کند (Dawes, 1992, p. 77). هابرماس برای فضای گفتگو شرایطی را قائل می‌شود که مهم‌ترین آن فراهم شدن فضایی خالی از هرگونه میدان قدرت است. عرصه عمومی یا حوزه عمومی شهروندی می‌تواند پایه‌ای برای این کنش باشد که در صورت بسط و رهایی از هرگونه تحدید می‌تواند فضای گفتگو و ارتباط را مهیا کند. حوزه عمومی همچون ساختاری ارتباطی در زیست جهان ریشه دارد. بر این اساس،

هابرماس نتیجه می‌گیرد که این علائق عمومی و کلی، تخصصی نیستند و اجازه می‌دهند که همه افراد با استفاده از عقلانیت ارتباطی در آن دخالت کنند (قادری، ۱۳۸۵، ۱۲۳). دموکراسی متضمن چنین وضعیتی است. هابرماس حوزه عمومی را به مثابه عرصه اصلی برای ظهور و عمل دموکراسی تعریف می‌کند. در حوزه عمومی آنچه مهم است، فرایند مستمر گفتگو است. پیامد و نتیجه آن مهم نیست بلکه مهم این است که روند و فرایند گفتگو یا گفتگو و عقلانیت حاکم بر آن دموکراتیک باشد. به این معنا، دموکراسی مطابق ایستار او نه صرفاً اهداف و آمال پیامدگرایی جمهوری خواهانه را دنبال می‌کند و نه صرفاً تلاشی برای مصالحه و میانجیگری منافع متعارض به شکل دموکراسی لیبرالی است. هابرماس با توجه به ساختار اجتماعی جوامع تفکیک شده و مدرن امروزی شکل روندگرایانه دموکراسی را به مثابه بهترین شکل پیشنهاد می‌دهد.

از نظر هابرماس، دموکراسی ابزاری صرف برای مصالحه نیست، بلکه دموکراسی شیوه‌ای از زیست است که در کردارهای گفتمانی انسان به ظهور می‌رسد. به لحاظ جامعه‌شناختی مکان اصلی بروز دموکراسی واقعی یا عمیق، که ورود عقلانیت یا کنش استراتژیک در آن ممنوع شده است، حوزه عمومی است. طرح نظریه حوزه عمومی از سوی هابرماس با چنین اهدافی صورت گرفته است. الگوی جایگزین وی، دموکراسی گفتگویی در قالب حوزه عمومی است.

همانگونه که نمایان است شاکله گفتمان دموکراسی هابرماس بر پایه مشارکت آزاد و عاری از سلطه بنا به اجماع مفاهمه‌ای، در وضعیتی آرمانی استوار گردیده است؛ این گستره همان حوزه سیاست و اجتماع است که افکار عمومی می‌تواند در آن به طور آزاد به گفتگو بپردازد. به تعبیری، حوزه عمومی بازبایی اقتدار عمومی (public Authority) است و اساساً پدیداری سیاسی و جمعی به شمار می‌رود. حوزه عمومی به عنوان یک مکان غیر شخصی (Impersonal) به دنبال بازبایی منافع عمومی و کسب آن‌هاست. از سپهر توسعه کنش ارتباطی معطوف به تفاهم است که هابرماس امیدوار است تا روزی فرا رسد که به عوض کنش معطوف به موفقیت‌های مادی و مالکیت اشیاء، کنش و تعاون ارتباطی و ارتقای آن، به مثابه سعادت از جانب کنشگران اجتماعی جستجو شود (Habermas, 1979, P. 199).

هابرماس بر آن است که حوزه عمومی را نمی‌توان همچون یک نهاد و سازمان پنداشت، بلکه می‌توان از آن به مثابه شبکه‌ای برای انتقال و ارتباط اطلاعات و دیدگاه‌ها یاد کرد. این حوزه به وسیله کنش ارتباطی باز تولید می‌شود (Habermas, 1989, p. 104). ارتقاء و توانمندسازی مشارکت کمی و کیفی مردم با قصد به ظهور رساندن مفهوم تعیین سرنوشت بیان‌کننده تعمیق دموکراسی است. این مهم مستلزم وجود حوزه‌ای است همگانی، تا مردم به گونه‌ای نهادی زمینه حضور مؤثر و کارای خود را به نمایش بگذارند. از این نظر، به باور انصاری، حوزه عمومی احتمالاً تنها مکانی است که می‌تواند به مثابه جوهر دموکراسی تلقی گردد (انصاری، ۱۳۸۴، ۲۰۱). کالهن (Calhoun) نیز بر آن است که ظهور و استقرار حوزه عمومی مناسب برای اجتماع سیاسی دموکراتیک،

(An Explanation of Deliberative Democracy in Philosophical Thoughts of Habermas)

از یک سو به کیفیت و ارتقای گفتگو، و از سوی دیگر به کمیت مشارکت (کنشگران) همبسته است (Calhon, 1994, P. 2).

حوزه عمومی به عنوان فضای معرفتی و عینی واسط میان جامعه مدنی و دولت، باید در خارج از عرصه رسمی سیاسی جستجو شود. هر اندازه که حوزه عمومی فعال تر و پویاتر باشد به همان میزان دموکراسی غنای بیشتری می‌یابد. بنا به سیاق آراء هابرماس، دموکراسی رویه‌ای است برای مباحثه و اجماع عقلانی در باب موضوعات حاد سیاسی که عمدتاً در حوزه عمومی شکل می‌گیرند، و الزاماً منازغه‌آفرین نیز هستند (انصاری، ۱۳۸۴، ۲۰۱). واضح است که بازآفرینی حوزه عمومی دستکاری شده (Distorted of Public Sphere) و تحکیم مؤلفه‌های ارتباطی و کنش‌های متقابل انسانی، زمینه نظری و پراگماتیستی مساعدی برای دموکراسی رایزنانه فراهم می‌سازد. به همین جهت، حوزه عمومی باز و آزاد، به مثابه قلمرو حیاتی دموکراسی قلمداد می‌شود.

نظریه کنش ارتباطی و تأثیر آن بر دموکراسی رایزنانه

به باور هابرماس، صور عقلانیت و کنشی که معمولاً این صور به یاری آن توجیه می‌شوند، یکسویه‌نگر و نابسنده است. لذا وی با طرح منظومه کنش ارتباطی و رابطه آن با عقلانیت در پی ابتنا و ابتیاع عقلانیت جامع‌تری است. وی معضلات و بحران‌های پی در پی جوامع سرمایه‌داری متأخر را در غلبه عقلانیت ابزاری بر عقلانیت فرهنگی و اجماع مفاهمه‌ای می‌داند. مدل عقلانیت ارتباطی، حاکی از بینش و گستره وسیع‌تری از مفهوم عقلانیت است که معطوف به «گفتار استدلالی» است (اوث وایت، ۱۳۸۶، ۱۰۴). در این راستا، هابرماس سه نوع نظریه را معرفی می‌کند و آن‌ها را برای پیشرفت نوع بشر لازم می‌داند. این سه نظریه بر «علائق شناختی» (Cognitive Interest) مبتنی هستند.

بدین ترتیب، این علاقه باعث شکل‌گیری «علوم تجربی-تحلیلی» می‌شود. اولین نوع علاقه، «علاقه فنی» است که از طریق آن، ما به تسلط بر نیروهای طبیعی و کنترل و بهره‌گیری از آن‌ها علاقه‌مند هستیم. هابرماس دومین علاقه را «علاقه عملی» (Practical Interest) می‌نامد که با استفاده از آن، بشر قادر است محیط خود را تغییر دهد. این علاقه، باعث پیدایش «علوم هرمنوتیک» می‌شود. نوع سوم علاقه، «رهایبخش» است. این علاقه، پیوند وثیقی با زبان دارد و کنش متقابل میان افراد و ارتباطات آنان را از انحراف باز می‌دارد. شناخت ما از طبیعت اساساً تکنیکی یا به گفته هابرماس «قانون شناختی قابل بهره‌برداری تکنیکی است» (Habermas, 1995, P. 126). اما داستان در حوزه علوم اجتماعی بسیار متفاوت است، خصلت و نوع علاقه ما به جهان اجتماعی، و بنابراین شناخت ما از آن، باید با علاقه تکنیکی ما به جهان طبیعی و شناخت‌مان از آن متفارق باشد. غایت نهایی هابرماس از خصلت رهایی‌بخشی

دموکراسی رایزنانه و تلاش برای خلق وضعیت آرمانی گفتار، همسو با سطح سوم شناخت‌شناسی وی است. ایستار انتقادی و تأملی مبنای مضموری است که در دموکراسی نمایان می‌شود. در این وضعیت، رویکرد اثبات‌گرایی به جامعه انسانی و مناسبات دموکراتیک و آزاد بازیگران اجتماعی محو می‌شود (هابرماس، ۱۳۸۱، ۶۸). از این حیث، هابرماس با طرح و ارائه نظریه کنش ارتباطی و مقوله وضعیت آرمانی گفتار به قصد رهایی بخشی انسان از بینش ابزار انگارانه و روابط تحریف‌شده سیستماتیک در حوزه عمومی بورژوازی، در پی نجات شناخت بشری از سلطه و استیلای منطق سرمایه‌داری اهتمام ورزیده است.

هابرماس کنش‌های اجتماعی را حسب دیدگاه ابزاری و یا ارتباطی از هم تفکیک می‌کند. از نقطه نظر وی، تفهم و حصول توافق غایت ذاتی کنش ارتباطی است. در این راستا هابرماس دو سنخ کنش را از هم تمییز می‌دهد: (۱) کنش راهبردی؛ و (۲) کنش ارتباطی. کنش نوع اول، هدف‌دار و عقلانی است؛ در صورتیکه کنش ارتباطی در صدد رسیدن به صورتی از ادراک و مفاهمه است. هدف کنش استراتژیک رسیدن به هدف است؛ اما هدف کنش ارتباطی، دسترسی به یک درک ارتباطی است (Habermas, 1995, P. 286). هابرماس اصولاً میان عقلانیت نظام اجتماعی (جامعه) و عقلانیت زیست جهان تمایز قائل می‌شود. درحالیکه عقلانیت اجتماعی، مستلزم نهادمندی یک نظام هنجاربخش است، عقلانیت جهان زندگی، مستلزم آن است که انسان‌ها آزادانه با یکدیگر به توافق برسند؛ نه آنکه تحت تأثیر نیرومند نیروهای خارجی به این توافق دست یابند. کنش متناسب با این عقلانیت کنش ارتباطی است (Habermas, 1981, P. 306).

نظریه کنش ارتباطی از جنس علوم بازسازنده و در پی کشف قواعد ارتباط انسانی است. هابرماس این نوع علم بازسازنده را پراگماتیک عام (Reconstructor Sciences as Public Pragmatic) نام نهاده است. یکی از پایه‌های فلسفی کنش ارتباطی، پیوند آن با نوعی از عقلانیت است که هابرماس آن را عقلانیت ارتباطی می‌خواند. این نوع عقلانیت بسیار گسترده‌تر و بنیادی‌تر از عقلانیت ابزاری مورد بحث وبر است که همه مشارکت‌جویان عقلانی چنین گفتمانی، می‌توانند اختیار کنند (Habermas, 1995, P. 94). عقلانیت در این معنا با توافق یا هم‌رایی پیوند می‌یابد. هابرماس کنش عقلانی را به عقلانیت ارتباطی و هر دو را به اجماع گفتمانی پیوند می‌دهد. از دید هابرماس رسیدن به توافق، غایت ذاتی خودگفتاری بشری است (لسناف، ۱۳۸۰، ۴۴۵). گسترش حوزه عقلانیت ارتباطی، مستلزم گسترش توانمندی‌های کلامی و ارتباطی است. از اینجا هابرماس به مفهوم «وضعیت آرمانی گفتار» می‌رسد که در آن توانایی‌های ارتباطی و کلامی لازم برای ایجاد جهانی عقلانی، تحقق می‌یابند، بنابراین، عرصه فعالیت سیاسی رهایی‌بخش در سرمایه‌داری متأخر، حوزه عمل تفاهمی و ارتباطی فارغ از سلطه است. از یک طرف، ویژگی عمده حوزه عمومی، مراد و گفتگوی میان اشخاص خصوصی درباره مسائل و امورات عمومی است. این

(An Explanation of Deliberative Democracy in Philosophical Thoughts of Habermas)

مسئله مستلزم اولویت عقل ارتباطی بر عقل شخصی (معطوف به اهداف و منافع خصوصی) است. لذا گستره عمومی عرصه تجلی عقلانیت ارتباطی است؛ و از طرف دیگر، گفتگو در کانون نظریه دموکراسی هابرماس قرار دارد و مستلزم گونه‌ای از روابط خاص است که به شیوه‌ای صحیح انجام شود. گونه صحیح ارتباط، کنش ارتباطی است. زبان واسطه اصلی این کنش به شمار می‌رود. بنا به نظر هابرماس، مزیت اصلی کنش ارتباطی، توانایی آن در اصلاح تک بعدی بودن رهیافت‌های بدیل، و آن هم عمدتاً به واسطه تکیه بر زبان است. در دیگر کنش‌ها زبان به‌مثابه ابزار نگریسته می‌شود، حال آنکه در کنش ارتباطی، زبان به‌عنوان میانجی و ابزار تعامل نامحدود مفروض گرفته می‌شود (دالمایر، ۱۳۸۶، ۳۶۳). با این‌همه، نظریه کنش ارتباطی با انتقاداتی نیز روبرو بوده است. به باور گیدنز، رابطه کنش متقابل و کنش ارتباطی نیز ابهام‌آمیز است و کنش متقابل چیزی بیش از هنجارهایی است که به آن جهت می‌دهند (گیدنز، ۱۳۸۶، ۲۸۰). از جمله انتقادات دیگر، تأکید هابرماس بر اجماع و سیاست اجماعی است. به اعتقاد برخی از پژوهشگران، رویکرد اجماع‌محور قادر به پاسخگویی به مطالبات و درخواست‌های مبتنی بر تفاوت و تکثر نیست (Benhabib, 1996, P. 89). ولی به نظر می‌رسد که هدف هابرماس تأکید بر اجماع سازه‌های متناقض‌المنافع و مطالبات متنوع و متمایز است. ذات گفتگو در یک وضعیت آرمانی و سالم به رسمیت شناختن حوزه متکثر جامعه و منافع آن است. اساساً دموکراسی مشورتی در آراء هابرماس و برخی از اندیشمندان، از حیثی عقلانی و اجماعی توانمند برخوردار است. از این منظر می‌توان به ژوزف بسسته (Joseph M. Bessette) اشاره کرد. به‌زعم او، دموکراسی مشورتی در پی حصول اجماع برانگیخته شده عقلانی (Rationally motivated consensus) است. این مدل درصدد یافتن دلایلی قابل پذیرش برای همه کنشگرانی است که به‌دنبال تصمیم‌گیری هستند. وی توانش بالقوه مشورتی شهروندان، مشروعیت‌بخشی به تصمیمات، توجه به ارزش‌های متکثر و متفاوت، شناسایی اهداف متنوع و یافتن وجوه اشتراک و افتراق چشم‌انداز کنشگران اجتماعی، و امکان تداوم رایزنی‌های مستمر را از جمله شاخصه‌های ایجابی دموکراسی رایزنانه می‌شمارد (Bessette, 1980, P. 155-157). می‌توان به این گفته یانگ استناد کرد که مطابق احتجاج او هدف گفتگو فراتر رفتن از تفاوت نیست بلکه شایسته است که آن را به‌مثابه گفت و شنود در عرض تفاوت‌های فرهنگی و موقعیت اجتماعی به شمار آورد (young, 1995, P. 143). به همین سان، جیمز تیلی نیز بر این امر تصریح دارد که هدف از مذاکره فرهنگی کسب توافق نیست، بلکه اساساً شناسایی تفاوت‌ها و شباهت‌ها از سوی کنشگران درگیر در گفتگو است (Tully, 1995, P. 131).

به استناد مطالب فوق‌الذکر به نظر می‌رسد کنش ارتباطی از یک سو، به‌مثابه پایه‌ای فکری و عملی برای دموکراسی مطلوب هابرماس جایگاه خاصی دارد، و از دیگر سو در حصول اجماعی فراگیر و پایدار در الگوی دموکراسی گفتمانی هابرماس نقش اساسی ایفا می‌کند.

به جرأت می‌توان اظهار کرد که بدون نظریهٔ کنش ارتباطی، که مبتنی بر حیث سوم شناختی هابرماس و مقوم عقلانیت ارتباطی اوست، گفتمان دموکراسی هابرماس در وضعیت آرمانی گفتار غیر ممکن می‌نماید. از طرفی، دموکراسی رایزنانهٔ هابرماس چون مستلزم روابط و مناسبات زبانی-تفهیمی و مباحثهٔ خردمندانه است، نیازمند سنخ‌ی از کنش تعاملی است که ویژگی‌های علائق شناختی مرتبط را در خود داشته باشد. کنش ارتباطی و مفاهمی، بنیادی نظری و عملی برای دموکراسی گفتگویی فراهم می‌سازد. بدیهی است لوازم مقدماتی و نظری این گفتگو و کنش متناسب با آن، شالودهٔ نظریهٔ دموکراسی هابرماس را تشکیل می‌دهد.

نسبت وضعیت آرمانی گفتار با دموکراسی رایزنانهٔ هابرماس

تحلیل مفهوم اجماع استوار، آن را به وضعیتی گفتاری پیوند می‌زند که از همهٔ قیدوبندهای بیرونی و درونی آزاد است؛ یعنی در این وضعیت آرمانی، اجماع صرفاً نتیجهٔ استدلال بهتر کنشگران در شرایطی فارغ از زور و سلطه است. از زمان تکوین نظریهٔ کنش ارتباطی، توسعهٔ اجتماعی در پیدایی شرایط و اوضاعی دیده می‌شود که هر عضوی از جامعه در امور اجتماعی به صورت برابر و آزاد مشارکت کند. یعنی پیدایش موقعیتی که «ارتباط» در آن تحریف نشده باشد. اینجاست که هابرماس «وضعیت آرمانی گفتار» را مطرح و عنوان می‌کند. وضعیت مطلوب گفتار، منشأ برابری و مشارکت است، لذا فراهم آمدن آن، امکان انتقاد از نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های ناشی از توزیع ناعادلانهٔ قدرت در اجتماع را به وجود می‌آورد. هابرماس با طرح وضعیت گفتار آرمانی، یکسره وارد قلمرو دموکراسی می‌شود. این نظریه بر دیگر مباحثات هابرماس شمولیت دارد. او معتقد است که بیماری جامعهٔ کنونی، ناشی از فقدان مفاهمه یا وجود «ارتباط تحریف شده» (Distorted Communication) است. وی به‌درستی به ریشهٔ این بیماری اشارهٔ هوشمندانه‌ای دارد و تصریح می‌کند که حوزهٔ قدرت و ثروت که نتیجهٔ بالفعل و اجتناب‌ناپذیر عقلانیت ابزاری (Instrumental Rationality) است بر حوزهٔ ذهن، اجماع و تفاهم، یعنی عقلانیت فرهنگی (Cultural rationality) استیلا یافته است. با این نگرش، وی بر آن است تا وضعیتی را توصیف کند که امکان ظهور و نجات روابط و مناسبات ارتباطی سالم بشری را بنمایاند. این وضعیت بیان‌کنندهٔ حیث سوم علائق شناختی است. به نظر هابرماس، در نتیجهٔ حیث سوم علاقه، شناخت یا دانش ایجاد می‌شود. این شناخت موجب ارتقاء استقلال و بسط مسؤلیت می‌شود؛ لذا اساساً سرشتی رهایی‌بخش دارد. اما این علائق رهایی‌بخش در بافت و بسترهای طبیعی ریشه دارند. هلد معتقد است این حیث از علائق و قواعد حاکم بر آن، برآیند تعامل و در هم تنیدگی کارویژه‌های استعلایی و غیر تجربی برآمده از ساختارهای عینی زیست جهان انسان‌ها شمرده می‌شوند؛

(An Explanation of Deliberative Democracy in Philosophical Thoughts of Habermas)

بنابراین، وضعیتی نیمه استعلایی و یا به تعبیر هابرماس شأنی شبهه استعلایی (Quasi – transcendental) دارند (Held, 1995, P. 254-256).

گسترش حوزه عقلانیت ارتباطی، مستلزم گسترش توانایی‌های کلامی و ارتباطی است. ایماژ «وضعیت آرمانی گفتار» لازمه شرایطی است که در آن، توانش ارتباطی و کلامی لازم برای ایجاد جهانی عقلانی تحقق می‌یابد، بنابراین، عرصه فعالیت سیاسی رهایی‌بخش در سرمایه‌داری متأخر، حوزه عمل تفاهمی و ارتباطی فارغ از سلطه است. این وضعیت، شامل شرایط تقارن (یا برابری) حقوق و قدرت میان همه مشارکت‌جویان در گفتمان است. این تقارن وضعیت باید چنان باشد که در ساختار قواعد ارتباطی آنان هرگونه اجبار درونی یا بیرونی به استثنای نیروی «استدلال برتر» را حذف کند و بدین ترتیب همه انگیزه‌ها به استثنای انگیزه جستجوی مشترک و هنجاری حقیقت را خنثی کند (Habermas, 1981, P. 287-289). نقش توانش ارتباطی در وضعیت آرمانی، حائز اهمیت است. به باور هابرماس، توانش ارتباطی یعنی تسلط بر ابزارهای ساختمانی لازم به منظور ایجاد یک وضعیت آرمانی گفتار. نکته مهم و نهفته در مبحث توانش ارتباطی، فهم غایت یا کارکرد ذاتی گفتار است. هابرماس مدعی است که اشکال استراتژیک ارتباط (مانند دروغ‌گویی، گمراه ساختن و غیره) کارکرد فرعی و غیر ذاتی زبان است. بنابراین، فهم غایت ذاتی خود گفتار است و مراد معطوف به فهم نیز به دنبال حصول اجماع است. از این زاویه تفاهم و توافق دو عنصر اساسی برای کردارهای گفتمانی هستند (انصاری، ۱۳۸۴، ۲۹۶). گفتمان به معنای اقامه «استدلال بهتر» و باز هم استدلال بهتر است. در جریان این استدلال ادعاهای اعتبار مورد منازعه به شیوه‌ای عقلانی مورد بحث قرار می‌گیرد و استدلال بدتر، در نهایت در فرایند گفتگو مورد توافق طرف‌های درگیر قرار می‌گیرد (اباذری، ۱۳۷۷، ۷۵). رهایی در این وضعیت محتمل و البته دست‌یافتنی است. مطابق استدلال هابرماس، علاقه به خودمختاری، مسئولیت و نهایتاً رهایی فقط یک خیال نیست، چرا که می‌توان آن را به صورت پیشینی درک کرد. چیزی که ما را به بالاتر از طبیعت بر می‌کشد و تنها چیزی که می‌توانیم ماهیت و طبیعت آن را بشناسیم، مقوله زبان است. از طریق ساختار و تعاملات زبان است که رهایی به ما اعطا می‌شود (پایلوت، ۱۳۸۶، ۵۴۰).

به نظر هابرماس دموکراسی در وضعیت کلامی آرمانی متحقق می‌شود، یعنی در جایی که ارتباطات انسانی غیر اجبارآمیز حاکم باشد (انصاری، ۱۳۸۴، ۱۲). روابط انسانی کژدیسه با ذات دموکراسی در تعارض است. به اعتقاد هابرماس زبان همواره به روی حقیقت گشوده است و حقیقت در زبان فاش و آشکار می‌شود. به نظر وی، شرط حیاتی دموکراسی و فضای عمومی، «استدلال بهتر» است؛ و اساساً افراد برای حصول توافق و اجماع آزاد به گفتگو می‌نشینند، این در حالی است که محصول این توافق و اجماع، تصمیم‌گیری‌های عمومی و فراگیر است.

وضعیت آرمانی گفتار، نشان‌دهنده گسستن از زمینه کنش‌های عادی است؛ از این جهت به لحاظ آرمانی، مستلزم «معلق ساختن قید و بندهای کنش» و به تعویق انداختن تمامی انگیزه‌ها به جز تمایل به

کسب فهم و ادراک است (مک کارتی، ۱۳۸۷، ۵۵۶). بنا به ضرورت، این وضعیت، نیازمند پیش فرض گرفتن امکان شکلی از زندگی اجتماعی است که در آن ارتباط به این شیوه جریان می‌یابد. به باور هابرماس، دموکراسی رایزنانه مناسب‌ترین شیوه آرمانی است. به نظر هابرماس، حفظ وفاق و انسجام اساساً وابسته به بافت فرهنگی است که در آن جهان‌بینی‌ها بتوانند آن را به سطح توجیه (Level of justification) برسانند. مقصود هابرماس از سطح توجیه «عبارت است از شرایط صوری برای پذیرش زمینه‌ها و استدلال‌ات با شرایطی که سبب می‌شوند تا نهادهای مشروعیت بتوانند از قدرت خلق اجماع و شکل دادن به انگیزه‌ها برخوردار گردند» (Habermas, 1995, P. 184). سطح توجیه عمدتاً برای کنش‌ها و تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک ضروری است. همانطور که مشاهده می‌شود نظریه دموکراسی هابرماس متکی به مفاهیم و مبانی نظری گستره فکری وی، یعنی همسو با وضعیت آرمانی گفتار و نسبت میان آن دو است. اتفاق نظر کنشگران بدون هیچ‌گونه اجبار و تحکم و سلطه‌ای، در یک وضعیت ایده‌آل حرکت به سوی علائق‌رهای بخشی است؛ و این همان نتیجه مترتب بر دموکراسی رایزنانه او برآورد می‌شود.

دموکراسی رایزنانه: رویکردی ایجابی به دو سویه متناقض دموکراسی

به گمان پژوهشگر، مدل ارائه شده هابرماس دو چالش عمده فراروی دموکراسی را به نوعی تسکین بخشیده و در واقع به چشم انداز مثبتی هدایت ساخته است. معضل نخست، باطل‌نمایی^۱ (تناقض) موجود در مضمون حاکمیت حقیقی مردم است. مسئله دوم بحران دموکراسی در سپهر جهانی شدن^۲ است. از این دیدگاه تلاش می‌شود تا ابعاد ایجابی دموکراسی رایزنانه هابرماس به بحث گذاشته شود.

سویه نخست متوجه مفهوم تناقضی مکنون در دموکراسی، در معنای «حکومت مردم بر مردم» است. غالباً در دموکراسی‌ها حاکمیت به مردم و اراده آنان ارجاع داده می‌شود. اما اراده مردم در تعیین سرنوشت خودشان عموماً با چالش نظری روبرو بوده و به نوعی با تناقض در خود روبروست. این در حالی است که عموماً «مشروعیت دموکراتیک حاکمیت به میزان رضایت و خواست مردم از افرادی که در رأس قدرت هستند بستگی دارد. بنابراین حاکمیت از آن مردمی است که بر اساس برابری سیاسی حکومت می‌کنند. ارکان اساسی اصول دموکراتیک یعنی «برابری» و «حاکمیت مردمی» معمولاً تعارض‌آمیز تلقی می‌شوند؛ «حقوق فرد» در مقابل «اراده مردم» (Wheatley, 2003, P. 508).

بدیهی است که اکثریت مردم حکومت نمی‌کنند بلکه بر آنان حکومت می‌شود. روسو بدون قیدوشرط اصل حاکمیت مردم (متبلور در اراده همگانی) را اعلام می‌دارد، و به دفاع از دموکراسی باز برای همگان می‌پردازد (گی ارمه، ۱۳۷۶، ۵۰). گلاستون با ظرافت این نکته را یادآور می‌شود که «آن تعداد از مردمی که بتوانند ملت نامیده شوند، هرگز به معنای دقیق

(An Explanation of Deliberative Democracy in Philosophical Thoughts of Habermas)

کلمه، بر خود حکومت نکرده‌اند. بالاترین چیزی که در شرایط حیات انسانی دست‌یافتنی به‌نظر می‌رسد این است که ملت باید فرمانروایان خودش را برگزیند» (کوهن، ۱۳۷۳، ۲۳). لکن ابطال و عزل زمامداران بیان‌کننده دموکراسی حقیقی به شمار می‌رود. مطابق ماده (۲۱) اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز «اساس و منشأ قدرت حکومت» اراده مردم است (بیتهام، ۱۳۸۴، ۱۲۲). بنا به مفهوم حاکمیت مردم به نظر می‌رسد الگوی مد نظر هابرماس در این راستا دست‌آورد مثبتی با خود به همراه دارد، به این تعبیر که حقیقی‌ترین شیوه اراده مردم در حکومت، در وضعیتی از مباحثه آزاد در حوزه عمومی عاری از زور و سلطه بازتاب می‌یابد، به‌قسمی که مشروعیت نهایی در ساز و کار و نهادهای تثبیت شده در دموکراسی‌های موجود، مشارکت همگانی شهروندان و عاملان اجتماعی در قالب خود-زمامداری است. هابرماس قویاً بر این باور است که شهروندان در پهنه سیاسی تنها وقتی خود-زمامدار می‌شوند که به وضع قانونی برای خود در یک گفتگوی آزاد و برابر اقدام کنند (هابرماس، ۱۳۸۶، ۱۸۳). وی دموکراسی را نهادی کردن نظریه استدلال و مناظره «از طریق نظامی از حقوق می‌داند که حق مشارکت برابری را برای هر فرد در فرایند قانونگذاری تضمین می‌کند» (لسناف، ۱۳۸۰، ۴۶۴)؛ سوپه دیگر این مبحث، معطوف به چالش نوین جهانی شدن است که دموکراسی‌های معاصر با آن درگیر هستند. جهانی شدن و تحلیل حاکمیت دولت‌ها در عصر پسا-ملی دورنمای دموکراسی را با چالش جدی مواجه ساخته است. در این راستا برخی از اندیشمندان از دموکراسی جهانی سخن می‌گویند؛ اما این مفهوم با انتقاد متفکران دیگری روبرو شده است. یکی از دستاوردهای سیاسی دموکراسی هابرماس همزیستی متأملانه با موانع جهانی شدن است. وی در سپهر جهانی شدن راه حل دیگری ارائه می‌دهد که بدان پرداخته می‌شود.

کوهن معتقد است که «ایده دموکراسی جهانی» با توجه به مشکلات عظیمی که در راه تحقق آن وجود دارد، عموماً آرمانی غیر واقع‌بینانه تلقی می‌شود. به‌علاوه، تحقق دموکراسی جهانی ظاهراً چیزی است که امیدواری به آن تقریباً نامعقول می‌نماید و آن جدا کردن تعصبات ملی و اقتدار ملی است. لذا احتمال برد بسیار کم است (کوهن، ۱۳۷۳، ۴۱۵). بارتلسون در مقاله «جهانی کردن جامعه دموکراتیک» (Globalizing The Democratic Community) ضمن برشماری تنگناها و مشکلات دموکراسی در عرصه جهانی شدن، از جمله بحران مشروعیت، نتیجه می‌گیرد که دموکراسی برای تعامل ایجابی با جهانی شدن و ایجاد گستره مشروعیت، لازم است که در وهله نخست جهانی بشود و پس از آن است که دموکراسی توانایی بازیابی و ایجاد مدل حکومتی مشروعیت دموکراتیک در دیگر سطوح را خواهد داشت (Bartelson, 2008, P. 16).

هابرماس قرائت منفی از جهانی شدن ارائه می‌دهد؛ لکن استدلال می‌کند که این پدیده با تضعیف تمام ظرفیت‌های دولت-ملت، کل معنای آن را به‌عنوان یک الگوی سازمان سیاسی به چالش می‌کشد؛ «جهانی شدن منادی ختم دوره سلطه جهانی دولت-ملت به‌مثابه الگوی

اصلی سامان سیاسی است» (هابرماس، ۱۳۸۶، ۹). به اعتقاد این اندیشمند سیاسی، فراشد تغییرات بنیادی و افول دولت-ملت‌ها مبنای مشروعیت حکومت را به چالش می‌کشد و لذا در عصر جهانی شدن باید موازین و مبادی‌ای وجود داشته باشند که از بحران مشروعیت عبور نماید. نگرش جهان شهری هابرماس در دموکراسی جهانی زائیدهٔ دو نیاز مبرم است؛ نیاز به خارج شدن از حیطهٔ تنگ سرزمینی و نیاز به مقابله با مشکلاتی که ابعاد جهانی یافته است (معینی علمداری، ۱۳۸۲، ۲۵۷).

هابرماس بر این اعتقاد است که اگر قرار باشد فرایندهای دموکراتیک به‌منزلهٔ مبنایی برای مشروعیت پسا-ملی قرار گیرد، در این صورت نه ساختار دولت و نه ساز و کار بازار، بلکه فقط فرایندهای تصمیم‌سازی جمعی قادر است چنین شرایطی را فراهم کنند. فقط حاکمیت عمومی کارآمد، یعنی حاکمیتی برآمده از شبکه‌های ارتباطی فرا ملی، گسترش حوزه‌های عمومی هم‌پیوند در سطح جهانی، و غیره قادر است الگویی از مشروعیت عمومی ایجاد کند تا از این مجرا رژیم‌های سیاسی فرا ملی، منطقه‌ای یا جهانی امکان اتخاذ تصمیم‌های الزام‌آور و اجرای سیاست‌های اجتماعی ملزم‌کننده داشته باشند. از نظر او یک چیز مسلم است و آن اینکه: «دولت-ملت در شرایط متحول منظومهٔ پسا-ملی، دیگر قادر نیست با بازگشت به درون غلاف خود نیروی پیشین را باز یابد» (هابرماس، ۱۳۸۶، ۱۲۲).

هابرماس لزوم بسط توسعهٔ اشکال خود-زمامداری دموکراتیک را تعامل مناسب و معقول با چالش‌های جهانی شدن می‌داند. از دیدگاه او الزامات جهانی شدن، مقررات و قوانین خاصی برای مدیریت امور جهانی را می‌طلبد. به این لحاظ، مشارکت و دخالت مردم جهان در تشخیص، تعیین و وضع فرایند قوانین جهانی، ارکان دموکراسی جهانی هابرماس قلمداد می‌شود. خود-زمامداری مورد بحث هابرماس وجهی پسا-ملی پیدا می‌کند و محدود به گسترهٔ سرزمین خاصی نیست. تقویت و تحکیم این خود-زمامداری به‌مثابهٔ اساس دموکراسی در عرصهٔ جهانی است. به نظر می‌رسد نظریهٔ وضعیت آرمانی گفتار و دموکراسی رایزنانهٔ هابرماس از قابلیت انعطاف نسبتاً بالایی برای تطبیق با چنین شرایطی برخوردار است.

نتیجه‌گیری

سنجش و بازخوانی مبانی و مؤلفه‌های دستگاه فکری هابرماس، پژوهشگر را به این نتیجه رسانده است که قرابت و نسبت منطقی میان مبانی نظری و اندیشه‌های سیاسی او وجود داشته و مهم‌ترین آراء و منویات سیاسی هابرماس متکی بر تأملات فلسفی-نظری‌اش مقوم یافته است. هابرماس راه برون‌رفت از نارسایی‌ها و کاستی‌های جوامع سرمایه‌داری مدرن متأخر را ایجاد تفاهم و بسط کنش ارتباطی میان انسان‌ها می‌داند. یعنی تفاهم مبتنی بر عقلانیت فرهنگی و اجماع در شرایط ایده‌آل کنش‌های گفتاری، بنیاد نظریهٔ دموکراسی

(An Explanation of Deliberative Democracy in Philosophical Thoughts of Habermas)

وی را تشکیل می‌دهد. وی با خوانشی انتقادی از عقلانیت مدرن در قالب مفهوم عقلانیت ارتباطی، دموکراسی رایزنانه را در حوزه عمومی گسترده‌ای، با اتکاء به اخلاق گفتمانی متکی به استدلال بهتر (شایسته) مفهوم‌پردازی می‌کند، به گونه‌ای که غایت و ماهیت آن، ایده‌رهایی بخشی است. این مهم مستلزم مشارکت همگانی و بدون قیدوشرط کنشگران است. لکن لازمه حیاتی هر مشارکتی، استقرار شرایط ایده‌آلی است که کنشگران فارغ از هر گونه زور و استیلا به مباحثه و اجماع عقلانی بپردازند. وضعیت آرمانی گفتار در حوزه عمومی بازسازی شده بر پایه کنش ارتباطی، استقرار فضای حیاتی برای دموکراسی است. افزون بر آن رهایی تنها از طریق دموکراسی و احیای حوزه عمومی حاصل می‌شود. در این حوزه ارتباطات کلامی باژگونه و ناقص به نفع مناسبات مفاهمه‌ای، آزاد و بهنجار اصلاح می‌شوند.

به استناد نتایج به دست آمده از مباحثات مقاله جاری، می‌توان به دو نکته قابل تأمل اشاره داشت: نخست، فراهم ساختن شرایط مشارکت سیاسی تمامی کنشگران انسانی برپایه علائق شناختی انتقادی و تلاش برای حصول اجماع پایدار، متأثر از نظریه‌ورزی‌های هابرماس در ابعاد نظری و فلسفی است؛ و نکته دوم حاکی از این مسأله است که طرح دموکراسی او و بسط و گسترش آن در جامعه فن‌سالار امروزی، جایگاه رفیعی در بازسازی مناسبات و تعاملات انسانی، و حفظ حقوق راستین آنان و همچنین ظرفیت تحقق حق حاکمیت واقعی مردم بر سرنوشت خویش، به‌ویژه در عصر جهانی شدن دارد. بدیهی است این مدل در عین مناسبت با موانع و چالش‌های فراروی دموکراسی، با ابهامات و محدودیت‌هایی نیز روبرو است که از چشم اندیشمندان دور نمانده است. ویژگی آرمانی و متافیزیکی بودن مبانی و مقولات نسبتاً شبه استعلایی و نظری الگوی هابرماس، از جمله ملاحظات منتقدانه‌ای است که با آن مواجه است.

پی‌نوشت‌ها

1. Paradoxical
2. Globalization

کتاب‌نامه

- اباذری، یوسف. (۱۳۷۷). *خرد جامعه‌شناسی*، تهران: طرح نو.
- انصاری، منصور. (۱۳۸۴). *دموکراسی گفتگویی، امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس*، تهران: مرکز.
- ارمه، گی. (۱۳۷۶). *فرهنگ و دموکراسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- اوت وایت، ویلیام. (۱۳۸۶). *هابرماس: معرفی انتقادی*، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان،

تهران: اختران.

بیتهام، دیوید و کوین بویل. (۱۳۸۴). *دموکراسی چیست؟*، ترجمه شهرام تبریزی، تهران: ققنوس.

پایلو، هالد. (۱۳۸۷). *فلسفه تاریخ هابرماس*، ترجمه حسن چاوشیان، در جامعه‌شناسی انتقادی (ویراسته پل کانتون)، تهران: اختران.

پیوزی، مایکل. (۱۳۸۴). *یورگن هابرماس*، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.
پولادی، کمال. (۱۳۸۶). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب قرن بیستم*، تهران: مرکز.

فولادوند، عزت‌الله. (۱۳۸۷). *فلسفه و جامعه و سیاست*، مجموعه مقالات گردآوری شده. تهران: ماه.

قادری، حاتم. (۱۳۸۵). *اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: سمت.
گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۶). *سیاست، جامعه‌شناسی، نظریه اجتماعی*. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: چشمه.

لسناف، مایکل ایچ. (۱۳۸۰). *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: کوچک.

معینی علمداری، جهانگیر. (۱۳۸۲). *هابرماس یا فرامیت و گسترش گستره عمومی*، در *راهبرد*، شماره ۲۱.

نوذری، حسینعلی. (۱۳۸۱). *بازخوانی هابرماس: درآمدی بر آراء و اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس*، تهران: چشمه.

هابرماس، یورگن. (۱۳۸۷). *مسائل مشروعیت در سرمایه‌داری اخیر*، ترجمه حسن چاوشیان، در جامعه‌شناسی انتقادی (ویراسته پل کانتون)، تهران: اختران.

هابرماس، یورگن. (۱۳۸۶). *جهانی‌شدن و آینده دموکراسی: منظومه پسا ملی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز.

هولاب، رابرت. (۱۳۷۵). *یورگن هابرماس*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
وایت، استیون. (۱۳۸۰). *خرد، عدالت و نوگرایی: نوشته‌های اخیر یورگن هابرماس*، ترجمه محمد حریری اکبری، تهران: قطره.

ویستر، فرانک. (۱۳۸۳). *نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی*، ترجمه اسماعیل قدیمی، تهران: قصیده‌سرا.

Bartelson, Jens. (2008). *Globalizing the Democratic Community*, in: *Ethics & Global politics*, Vol. 1. No. 4, pp. 159-174.

(An Explanation of Deliberative Democracy in Philosophical Thoughts of Habermas)

Bessette, Joseph. (1994). *The Mild Voice of Reason: Deliberative Democracy & American National Government* Chicago, University of Chicago Press.

Benhabib, Seyla. (1996). *Democracy and Difference: Contesting the Boundaries of the Political*, Princeton: Princeton university press.

Calhoun, C. (1994). *Introduction: Habermas and Public Sphere*, in c. Calhoun (ed.), Cambridge, MIT press. pp. 2-18.

Daws, Peter. (1992). *Autonomy and Solidarity: Interviews with Jurgen Habermas*, London: verso.

Habermas, Jurgen. (1972). *Knowledge and Human Interests*, trans. Jeremy Shapiro, Heinemann, London.

Habermas, Jurgen. (1979). *Communication and the Evolution of Society*, Boston: Beacon Press.

Habermas, Jurgen. (1981). *Reason and the Rationalization of Society*, trans. Thomas McCarthy, Heinemann, London.

Habermas, Jurgen. (1989). *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into Category of Bourgeois Society*, Cambridge: Polity Press.

Habermas, Jurgen. (1994). *Three Normative Models of Democracy*, in *Constellation*, Vol. I, No: 1. pp. 8-23.

Habermas, Jurgen. (1996). *Between Facts and Norms*, Translated by William Rehg, Cambridge: polity press.

Habermas, Jurgen. (1995). *The Theory of Communicative Action*, Vol. 1: *Reason and The Rationalization of Society*, trans.T. McCarthy, Cambridge: polity press.

Habermas, Jurgen.(1987). *Structural Transformation of the Public Sphere*, trans. Thomas Mccarthy, MIT press.

Held, David. (1995). *Introduction to Critical Theory: Horkheimer to Habermas*, Cambridge: Polity Press.

Tully, J. (1995), *Strong Multiplicity*. Cambridge: Cambridge university press.

Young, I. M. (1995). *Communication and the Other: Beyond Deliberative Democracy*, in M. Wilson and A. Yeatman (ed), *Justice and Identity*, willington: Bridget Williams Books. PP.141-156.

Wheatly, Steven. (2003). *Deliberative Democracy and Minorities*, *EJIL*.vol. 14.No:3.PP.507-527.

